

سرونامه

دوماهنامه بخش مکاتبه‌ای ویژه نامه‌های کودکان و نوجوانان برای پزشکان و پرستاران

دفتر اول، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۹



به نام خداوند جان و خرد

فهرست

نام و نام خانوادگی	شماره صفحه
پیشگفتار	۴
محمدحسین احمدیان / مرکز پاکدشت	۵
بلکا آرزومند / مرکز ۱۳	۶
عسل اسماعیل پور / نامه الکترونیکی	۷
کوثر رادمهر / مرکز ۱۴	۹
غزل اخگری / مرکز ۱۴	۱۰
سونیا اشخاصی / مرکز ۱۴	۱۱
طهورا دهقان / مرکز ۴۰	۱۳
نسترن زهرایی / رباط کریم	۱۴
نرگس بنار / فیروزکوه	۱۵
مینا بریسیم / مرکز ۳۹	۱۶
سحر جعفری / مرکز ۳۹	۱۷
حنانه غفاریان / مرکز ۳۳	۱۸
آراسپ صانعی مقدم / نامه الکترونیکی	۱۹
آنیثا میرغلامی / مرکز ۲۶	۲۱
کیان فخر عطار / نامه الکترونیکی	۲۲
فرهاد جاسبی / مرکز ۲	۲۳
کارو سیرلانی / اسلامشهر	۲۵
سام سلامت / دبستان جمشید جم	۲۶
زینب احمدیان / پاکدشت	۲۷
مهبد عباسی / نامه الکترونیکی	۲۸

پیشگفتار:

روزها گذشتند بهار هم چشم به راه بود تا از پنجره‌ها آوای امید به گوش برسد تا دعا‌های مادر بزرگ غنچه دهد و آسمان رنگ قصه‌ها شود. روزها در استمرار هم گذشتند و لبخند و مهر شما ماندگار شد.

بخش مکاتبه‌ای واحد آفرینش‌های ادبی کانون پرورش فکری استان تهران در پی ایجاد فرصتی برای همدلی با پزشکان، پرستاران و پاسداشت جامعه پزشکی است. با نگاهی بر حفظ و استمرار سنت دیرینه و ارزشمند نامه‌نگاری و شناسایی و شکوفایی استعداد‌های ادبی کودکان و نوجوانان، مهرواره «سرو نامه» را طراحی و منتشر کرده‌است. بدین ترتیب کودکان و نوجوانان را به نوشتن نامه برای کادر درمانی و قدردانی از تلاش‌های بی‌دریغ این عزیزان فراخوانده‌است. مهرواره «سرو نامه» در شش ماه نخست سال ۱۳۹۹ ادامه دارد و به صورت دوماهانه، نامه‌های منتخب کودکان و نوجوانان، منتشر می‌گردد. در شماره نخست، نامه‌های برگزیده فروردین و اردیبهشت ماه را، می‌خوانیم.

منتظر نامه‌های پر مهر شما هستیم.

mokatebe.teharn@kpf.ir

واحد آفرینش‌های ادبی

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران

وقتی هیولای کرونا به کشورم آمد، من خیلی ترسیده بودم و فقط نقاشی های خط خطی می کشیدم. مادر گفت: چشمت را ببند بگو کرونا چه شکلی است. من گفتم: یک توپ خارخاری قرمز.

مادر آرام برایم مدادهای زرد و آبی و سبز آورد و من در یک صفحه تمیز، یک آدمک کشیدم که شکل یک درخت بود. روی شاخه هایش هم لانه داشت، اما لانه هایش با چوب ساخته نشده بود داخل آن پر بود از قلبهای مهربان کوچک.

مادر گفت: موضوع نقاشی ات را بگو.

گفتم: خاله الهه، پرستاری که کنار بچه اش احسان نیست.

نقاشی ام یک نامه رنگی ست برایش عکسش را بفرستید تا ببینم جوابش چیست؟

خاله جوابم را ساعت ۳ صبح فرستاده بود، یک لبخند مهربان که پر بود از بی خوابی و تلاش و کوشش. من قسمتهای دیگر صورت خاله را که زیر ماسک و لباس مخصوص بود ندیدم او پشت لباس های ناشناس هم به فکر من بود.

بعضی وقت ها جواب نامه ها این طوری می شود. ممنونم خاله جان من به خاطر فداکاری شما الفبای فارسی را خیلی زود یاد گرفتم تا برایت نامه بنویسم.

محمدحسین احمدیان

مرکز پاکدشت

سلام

تو را «بی‌نهایت» می‌نامم. راستش هرچه فکر می‌کنم نمی‌توانم کلمه‌ی مناسب‌تری پیدا کنم. حرف‌های زیادی دارم ولی نمی‌دانم از کجا و چطور شروع کنم! از لباس‌ها و ماسک‌ها و دستکش‌ها و دل‌های سپید؟ از چهره‌ای که مثل آفتاب، پشت ابرِ سپیدِ ماسک پنهان شده و فقط چشم‌های پُرآمیدش پیداست؟ از سفره‌ی هفت سینی که با سرنگ و سرم و سرخیِ چشم‌های خسته‌ات چیدی؟

من سر سفره‌ی هفت سین، لباسِ فیروزه‌ایِ تازه‌ام را پوشیدم، با رایحه‌ی خوشبوترین عطرِ میز آرایش مادرم. اما تو در آن لباس‌های فضاییِ عجیب، با بوی تندِ الکل و مایع ضدعفونی، به‌نظرم هزاران بار زیباتر و برازنده‌تر و شگفت‌انگیزتر بودی.

راستی! تو که جان‌های زیادی را نجات دادی تا به آغوشِ خانواده‌های چشم به‌راهشان برگردند، چند وقت است عزیزانت را ندیده‌ای؟

پیش از این‌ها فکر می‌کردم که بزرگ شده‌ام. اما این روزها فهمیدم که خیلی باید بزرگ تر بشم و قد بکشم تا به تو برسم. تو بی‌نهایتی، و از آن‌هم چیزی بیش‌تر.

بلکا آرزومند

مرکز ۱۳

سلام

خسته و کوفته اید، دست من نمی رسد ولی بگویند برایای چای بیاورند مثل پدر من که لیوان کفافش را نمی دهد قوری قوری خستگی در می کند. بنده خدا سمت چپ بدنش از بس روی همان دست خوابیده یکدست شده، صاف صاف.

بگویم خدمتتان مادرم چند روز دیگر ۵۵ ساله میشود و کلی از استعداد های نهفته اش هفته شدند از شیشه آلبیمو تا در و پنجره را با رنگ و ویترا ی نقاشی کشیده است. مرسی از کرونا که یک ۵ از سن مادرم دزدیده است.

علی، برادرم را میگویم؛ کسی در رنج سنی ۲۸ تا ۳۰ پیدا شود مثل شما دکتری چیزی باشد با من تماس بگیرد عکس و مشخصاتش را می دهم از هر انگشتش هنر مثل شلنگ پاره شده بیرون میزند. کی فکرش را می کرد علی با آن همه ریش و پشم کیک شکلاتی بیزد و بیشتر از کیک های من پف کند!

حالمان بد نیست، پدرم حیاط را پر از گل و سبزی کرده خودش کیف می کند و من بیچاره باید هر روز حیاط را فرش کنم.

مادر بزرگم هنوز باور دارد (گل لاله) وجود ندارد و الکی حرف در می آورند. او به مهر آیین مهرانه می گوید و اینکه به کرونا گل لاله می گوید هم کاملاً طبیعی و جا افتاده است.

اما من...

با دوستانم تماس می گیرم و الکی می گویم درس نخواندم که آنها هم نخوانند عذاب وجدان می گیرم ولی خوب می دانم خودشان هم با جمله (حتی لای کتابم باز نکردم) می خواهند مرا دور بزنند! زهی خیال باطل...

در تلوزیون که میبینم برای لباس های سفیدرنگ کش کشی تان ذوق می کنم، امیدوارم همین قدر که به قد بلند ها می آید به قد کوتاه ها هم بیاید.

خوب می دانم در میان انبوه پلاستیک ها عرق کردن و ریختن دانه های عرق چه حسی دارد ولی هنوز هم با دیدن دستکش و ماسک های بند دار جراحی که به دکتر پرست ها می دهند دلم برایتان پر می کشد.

خوب می دانم...

در میان باغ سبز که نه، اما میان راهروها فرشتگانی بدون بال میدوند، فداکاری می کنند و در میان رویاهای شبانه من نقش می بندند.

کاش اسم مرا مثل فرشته ها صدا بزنند :خانم دکتر...خانم پرستار...

عسل اسماعیل پور

نامه الکترونیکی

سلام به شما مهربان‌ترین‌ها

الان توی تراس خانه مان نشسته‌ام و نسیم بهاری را احساس می‌کنم برای شما مهربان‌ترین‌ها نامه می‌نویسم.

من قبلاً به خاطر آمپول و داروهای تلخی که در نسخه‌ها می‌نوشتید از شما دکترها و پرستارها می‌ترسیدم ولی وقتی الان دارم شما را می‌بینم که با مهربانی و فداکاری زیاد به بیماران روحیه می‌دهید دیگر از شما ترسی ندارم و شما را بیشتر دوست دارم.

وقتی شما را داخل لباس‌های پلاستیکی می‌بینم ناراحت می‌شوم و برایتان دعا می‌کنم که همیشه حالتان خوب باشد.

شما مانند پروانه‌هایی هستید که دور بیماران می‌چرخید.

پروانه‌هایی که برای حال خوب ما با رقص هایتان انگار توی آسمان پرواز می‌کنید.

پروانه‌های زیبا امیدوارم هر چه زودتر لبخند شیرین سلامتی همه بیمارها بر لبان بنشیند. دورادور دست‌های زحمتکش شما را که مثل بال پروانه است می‌بوسم.

دوستون دارم پروانه‌های مهربون

کوثر رادمهر

مرکز ۱۴

سلام دکتر! و پرستارای مهربون!

حتما شما هم مثل ما بلکه خیلی خیلی بیشتر از ما خسته اید و هم ناراحت؛ ما که حسابی خسته شدیم، از این تو خانه موندن و هی خبر کرونا شنیدن.

کاش میشد این بغض تلخ را که تو گلوی هممون گیر کرده را به دم بادبادک گره بزنینم و همراه نسیم بهاری هممون باهم پرواز بادبادکها رو جشن می گرفتیم.

دیگه با صدای عقربه های تنبل، که دیر دیر حرکت میکنند، رویای پرواز و خنده های بارون را یادمون رفته. تا می خواهم به خرده یادم بره و برای خودم نقاشی بکشم و تا میام آسمون را آبی و زمین را سبز بکشم صدای گریه های زمین اعصابمو خرد میکند.

دوست دارم دوباره با، باباجونم مثل گذشته زیر نور مهتاب راه بروم. بابام برام بستنی می خرید و من از آرزوی پروانه شدنم بر اش حرف میزد و بابا مثل همیشه قربون صدقم می رفت و کلی میخندید اما حیف...

این روزا پر از سختی و ناراحتیه و از این روزا فقط خاطرات سردش برامون می مونه کاش یه روز صبح از خواب پاشم و خبر فوری شبکه ی خبر این باشه که ((هموطنان عزیز کرونا تموم شد))؛ و همه ی شما دکترها و پرستارای فداکار با شادی به خانه هایتان برگردید و با خیال راحت عزیزانتان را بغل کنید. به امید آن روز با شکوه

غزل اخگری

مرکز ۱۴

سلام خاله جانم

امیدوارم حالت خوب باشد. خاله جونم فکر نمی کردم یه روز این همه دلم برایت تنگ شود. این روزها فقط می توانم از طریق تلفن با شما صحبت کنم. هر موقع از تلویزیون همکارانتان را می بینم چشم هایم پر از اشک میشود و بغض تلخی در گلویم جمع می شود.

امیدوارم این روزهای سخت که به کندی در حرکتند تمام شوند و فقط خاطره های سرد آن در خاطرمان بماند.

از اینکه خاله جانم شما پرستارید خیلی به شما افتخار می کنم. خاله عزیزم مواظب خودتون باشید و خنده یادت نرود که دل مابه همان خنده هایتان حتی تلخ خوش است.

خواهر زاده عزیزت

سونیا اشخاصی

مرکز ۱۴

می گویند پرستاران همواره گوشه‌ای شنیدن، چشمی برای دیدن و قلبی برای درک هر نوع بیمار با هر نوع مریضی دارند!

می دانم که با هیچ بیانی نمی توان قدرت زحمت شما پرستاران را تشریح نمود اما کلمه‌ی پرستار یعنی استراحت برای خسته، امید و انرژی برای نا امید، مراقبت با عشق از سالمند و همراه برای تنها...

شما فرشتگان زمینی، مراقب همه نوع مردم مراجعه کننده با هر نوع بیماری هستید... کمکهای اولیه بزرگی که برای رفع درد همه‌ی کسانی که برای انواع بیماری به مراکز درمانی و بیمارستان‌ها مراجعه می کنند، شما هستید...

همه آن زحمت‌ها برای رفع سوزش جای زخم روی زانوی کودکی که از شوق دویدن بر زمین خورده بود... همان شانه‌های از سر لطف و مهربانی که بر سر مادرانی که چندین سال، انتظار دیدن فرزندانشان، چروک‌های روی صورت و دستانشان شده بود، شما پرستاران آنان را همدم بودید... حتی نوزادانی که اول، در آغوش پر از لطف و مهربان شما چشم باز میکنند و بعد مادرانشان...

اکنون نیز، باز هم از خودگذشتگی شما قهرمانان... اینک از پشت ماسک‌هایی با لایه‌های بسیای از پارچه، عینک‌هایی با طلق‌های قطور و پیراهن‌های سرتاسری سفید رنگ بدون راه نفس کش؛ کلاه‌هایی محکم تر از آنهایی که موتور سواران بر سر میگذارند...

اما این را نیز میدانم که حتی اگر تابستان هم بود، شما باز هم این لباس‌ها را بر تن می کردیدید و جانتان را برای بهبود بیماران، به خطر می انداختید...

بلاخره [کرونا] هم تمام میشود و می رود... آنچنان که به جزشناسنامه ای قطور از زحمات و از خودگذشتگی های کادر درمانی و پزشکی، هیچ چیز دیگری را روی این جهان فانی بر جای نمی گذارد...

و شاید هم امتحانی الهی... برای اینکه قدر شناس داشته هایمان باشیم، ما انسانها چشمانمان را روی همه ی نعمت های الهی بسته بودیم...

کرونا آمد تا بهمان بگوید که اگر شما و دانشتان نبود، به خاک بازگشته بودیم!

آمد تا بگوید که اگر شما و مراقبت هایتان نبود... اگر دعای خیر مادران پشت فرزندان شان نبود، اکنون تعداد مبتلایان، تعداد جانباختگان نیز، بود...

ما نیز به حرف های شما پرستاران و پزشکان گوش میدهم و در خانه می مانیم تا شما نیز همانند ما به آغوش گرم خانواده و کنار فرزندانمان باز گردید...

با آرزوی سلامتی برای تمامی پزشکان و پرستاران کره ی زمین...

طهورا دهقان

مرکز ۴۰

حس می‌کنم این صفحه، آخرین صفحه ای است که با دستان من خط خطی می‌شود. شاید صفحه های دیگر هم متعلق به من باشند اما نه در این دنیا. یک جرعه از نفس هایم را باز هم به زور قورت دادم و سرفه در گلویم گیر کرد. با یک نفس عمیق به سیاه کردن کاغذ ادامه دادم.

پیشانی ام مثل یک پتوی گرم یا شاید داغ مغزم را به جوش می‌آورد. این روزها آتقدر تب و لرز داشته ام که حس میکنم چند ثانیه ی دیگر مغزم دم میکشد و بخار میشود.

چشم‌هایم را بستم تا زمان برایم زودتر بگذرد، پلک‌هایم داشت سنگین می‌شد که در باز شد و صدای دلسوز پرستار در اتاق پیچید.

آمد بالای سرم تا داروهایم را بدهد، جوری برای همه ی بیمارها با جون و دل زحمت میکشید که مجبور میشدیم ظاهر سازی هایش را باور کنیم، باور کنیم که سنگینی لباس های نفس گیرش را حس نمی‌کند. باور کنیم باز هم می‌تواند دوری خانواده‌اش را تحمل کند و پیش خانواده‌ی جدیدش یعنی ما که همگی غریبه‌هایی بیمار بودیم، حلش خوب است.

در حالی که به من رسیدگی میکرد حس میکردم وقتی سرفه میکنم، نفس او میگیرد یا وقتی که از تب و لرز به خودم می‌پیچم، حال او بد می‌شود.

تنها چیزی که به ذهنم می‌رسید این بود که این ویروس باعث شد که بفهمیم یک انسان آنقدر می‌تواند خوب باشد که دایه‌ی مهربان تر از مادر صدایش کنیم.

نسترن زهرایی

مرکز رباط کریم

از چه چیزی بنویسم وقتی واژه های نامفهوم من، توانایی این را ندارند حالتان را وصف کنند. چگونه قلم را در دست بگیرم و از رنج هایتان بنویسم، وقتی نمیتوانم برای یک لحظه هم که شده خودم را جای شما و روزهایتان بگذارم!

یادتان می آید؟ یادتان می آید سال ها پیش در این روزها حال و هوایمان چقدر میزان بود؟!

غافل از این روزهای سخت بودیم که قرار بود دست و پا گیر شوند.

روزهای سخت دست و پا گیرمان شدند که دلتنگ لبخندهای عزیزانمان باشیم. من یقین دارم شما قوی هستید! قوی بمانید تا بشود باز عطر شکوفه را بوسید. تا بهارمان بهاری شود.

غم دوری تمام کسانی که جانمان به جانشان بسته است را تحمل میکنیم. این غم را برای تک نکتان به دوش میکشیم؛ چرا که وجود شما و پشتیبانی از شما، باعث خوب شدن حال سرزمینمان میشود. من یقین دارم شما قوی هستید. قوی بمانید!

نرگس بنار

فیروزکوه

برای تو می نویسم: ای فانوس روشن این روزهای تاریک. تویی که لباس سپید فرشتگان را بر تن کردی و به جای بذر یأس، یاس محبت می کاری.

قصه ایثار در این زمانه ی وحشت، دهان به دهان می چرخد که چشمان خسته ات بهترین راوی است. کاش می شد مشت های گره کرده ات را قاب گرفت.

ای ناجی مهر و مظهر عشق، که با گوهر درونت تن تبار و رنجور بیماران را مداوا می کنی، امروز جهان دوشادوش تو ایستاده تا نسخه ی غم را بیچی.

پس لبخند بزن و امید را به دلت سنجاق کن. بگذار خنده هایت به همه دنیا سرایت کند.

حالا که بهار به دروازه های شهر رسیده و موسم نو شدن است، در انقلاب قلوب هراسان، تحویل حالت را تمنا دارم.

تا سال دیگر به وقت فتح قرن، سلامتی هشتمین سین سفره هایمان شود.

مبینا بریسم

مرکز ۳۹

نغمه عشق

زیباست از زبان تو

و دستان مهر پرورت

پناهی است

برای دلتنگی ها

دلیر - دلی و

معکوس می شود ترس

با وجود تو

ای خورشید چشم

به اعتماد تو

لانه کرده سپید_ کبوتری

در جای جای این خانه

می دهی نان حیات

تو به خیل بیمار زده

ناشناس

به رسم

جوانمردان پیشین

سحر جعفری

مرکز ۳۹

کودک بودم از مادرم پرسیدم: مادر چرا عروس لباس سفید به تن می‌کند؟ مادر با مهربانی جواب داد: سفید رنگی است که همه را جذب خود می‌کند، سفید رنگی است که بوی آرامش می‌دهد. مادر راست می‌گفت، این روزها شما پزشکان و پرستاران عجیب ما را جذب خود کرده اید. می‌خواهم مستقیم با خودتان حرف بزنم. پس شروع می‌کنم.

به نام خدا

سلام، سلام بر شیر زنان و مردان ایرانی. سلام بر سروهای بلندقامت مهربان، درود بر شما که جان را در دست گرفته و بی‌ریا در حال خدمتند. به یاد دارم در کتاب "آفتاب در حجاب" خواندم. اگرچه هوای بیمارستان‌ها مثل نینوا آفتاب سوزان ندارد، اما نفس کشیدن در آن هوا بسیار سخت و طاقت فرساست. از جهان پهلوان تختی آموختم، اگر چیزی را فراوان داشته باشی و آن را ببخشی زیباست. اما اگر به فراوانی نداشته باشی و ببخشی زیباتر است. امروز شما لطف و مهربانی را به ما بخشیده اید.. کودکان، این روزها درکی از بیماری کرونا و زحمات شما ندارند اما، در آینده ای نه چندان دور خواهند خواند، عاشقانه هایی را که شما در این زندگی و در این دنیا رقم زدید. خواهند آموخت مهربانی، از خود گذشتگی و صبوری را از شما سنگربانان و سربازانی که این روزها عجیب به میدان آمدید...

خانه غفاریان

مرکز ۳۳

با سلام به پزشکان و پرستاران عزیز و مهربان

من هرسال عید به همراه پدر و مادرم به شمال می‌رفتیم و به ما بسیار خوش می‌گذشت و پس از بازگشت از سفر به عید دیدنی می‌رفتیم. امسال ویروسی آمد و ما را بسیار ترساند. مدرسه‌ها را پیش از عید تعطیل کردند پس معلوم شد این بیماری بسیار خطرناک است. شما پزشکان و پرستاران عزیز به ما گفتید که سفر و دید و بازدید، عامل انتقال این بیماری می‌شود؛ بنابراین امسال ما نه مسافرت رفتیم و نه مهمانی. من امسال حتی عیدی هم نگرفتم چون عید دیدنی نرفتم فقط پدر بزرگ و مادر بزرگم و پدر و مادرم به من عیدی دادند.

با اینکه خیلی سفر و مهمانی را دوست دارم اما برای حفظ سلامتی خودم و اطرافیانم در خانه ماندم و مشغول بازی، کتاب خواندن، درس خواندن و تلویزیون دیدن شدم تا هم زودتر همه حالشان خوب شود و هم شما که در بیمارستان‌ها هستید زودتر پیش خانواده‌تان برگردید و خدایی نکرده مریض نشوید. من فیلم و عکس بعضی از شما را در تلویزیون و گوشی پدر و مادرم دیدم. خیلی از شما متشکرم که انقدر مهربان و به فکر سلامتی ما هستید؛ پس من این روزها را تحمل می‌کنم و در خانه می‌مانم تا نقشی در از بین رفتن این بیماری داشته باشم و شما هم انقدر خسته نشوید.

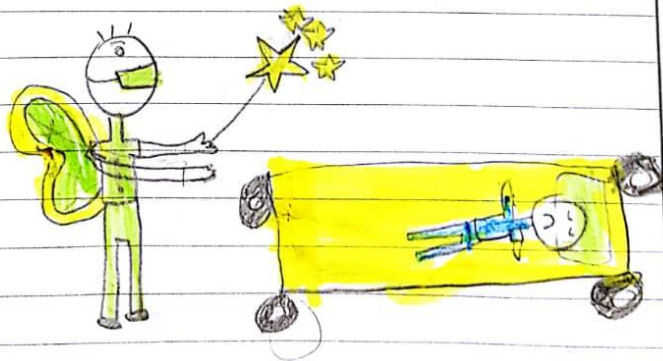
از مدیران کانون پرورش فکری هم بسیار متشکرم که در این تعطیلات، کتاب‌های خود را به رایگان برای ما در اینترنت گذاشتند و مادرم آنها را در گوشی خود ریخت تا من بتوانم بخوانم و از آنها متشکرم که به ما گفتند برای شما نامه بنویسیم تا شما بدانید که ما به سلامتی خودمان و همه انسان‌های اطرافمان اهمیت می‌دهیم و شما را دوست داریم. امیدوارم زودتر این بیماری تمام شود و همه دوباره با شادی به دیدار هم و به مسافرت برویم.

آراسپ صانعی مقدم

نامه الکترونیکی

سلام به نام خدا

بیتنا از فاصل های دور ما کرونای فتنه شنیدیم که آن های پیش شمای آید
 ما هم می گویم وقتی مریض های پیش شمای آید خیلی بی حال می شوند
 و مریضی شان خوب خوب می شود
 ما خودم گفتم همه کسانی که مریض ما را از زود خوب می کنند
 چند فرشته می مهربان هستند و منی وقتی عکس همان فرشته ها
 را دیدم گفتم عجب یک فرشته بال های زیبا و جادویی خیره کننده
 دارند ولی دیدم آنها انسان هستند و منی نه انسان های معمولی
 آن ها از نوع همان فرشته های مهربان هستند و حتی بهتر از آن ها
 در حالی که ما در خانه تشنه ایم آن ها به فکر سلامتی ما هستند و
 جان خود را به خطر می اندازند
 من یاد نه فتم که برای فرشته شدن به بال های زیبا و جادوی نیاز
 نیست به مهربانی زیاد نیاز است
 منی کسانی که مهربان هستند دوست دارم



آنیثا میرغلامی
 نامه الکترونیکی

سلام

من یک دانش آموز دبیرستانی‌ام و رشته‌ام علوم انسانی است اما به علوم تجربی و حرفه پزشکی علاقمند بودم. نه لزوماً برای کسب و کار و پول_که البته چیز بدی هم نیست_اما سفر به درون انسان و تعمق در آن را دوست داشتم و نیز نقش‌های مختلفی که یک پزشک در جامعه انسان‌ها می‌تواند داشته باشد. در زندگی انسان‌ها و جریان حوادث جهان، اتفاقات رنگارنگی رخ می‌دهد و هر دم از این باغ بری می‌رسد. هریک از این اتفاقات درس‌هایی با خود دارند. و من که یک دانش آموز علاقمندم باید گوشم برای این درس‌ها تیز باشد. مگر نه؟ این حمله و هجوم کرونایی هم درس‌های زیادی با خود آورد در کنار تلخی‌هایش. یکی از آن درس‌ها نمایان کردن نقش جامعه‌ی پزشکی و درمانی کشور بود و این نقش تنها در علم طب و تجربه ساکن نماند، بلکه جنبه‌های فرهنگی و انسانی آن خیلی ارزشمند بوده و هست.

ماهد خوش منش

مرکز ۲۶

سلام به دکترها و پرستارهای مهربان

اسم من کیان است. امسال اولین سال مدرسه ی من بود و از وقتی که کرونا آمده من توی خانه هستم و مدرسه نمی روم. وقتی که گفتن بیماری کرونا آمده من ترسیدم ولی مادرم به من یاد داد که دستم را مثل دکترها بشورم و گفت اگر خوب دستم را بشورم و بیرون نروم بیمار نمی شوم و بقیه ی بیمارها هم زود خوب می شوند. من توی خانه بازی می کنم و مامان هم هست و درس هم می خوانم. خسته هم نمی شوم چون مدرسه نمی روم. ولی شما خیلی خسته می شوید چون کرونا آمده و لباس های زیاد و عجیب هم می پوشید. به مامانم گفتم شبیه لباس فضانوردها است ولی روی زمین و بدون مخزن اکسیژن. من دوستتان دارم و خدا کند زودتر کرونا برود و حال همه بیمارها خوب شود. پدر و مادر من هم دکتر هستند مامانم پیش من است اما پدرم نیست او بلد است که مواظب باشد و بیمار نشود او ماسک می زند و دستکش می پوشد. ما تلفنی حرف می زنیم. نامه تمام. ما کرونا را دوست نداریم

ما دکترها و پرستارها را دوست داریم.

کیان فخر عطار

نامه الکترونیکی

یکی بود یکی نبود. روزی روزگاری دنیا گرفتار مهمان ناخوانده‌ای به نام ویروس کرونا شد. این ویروس باعث شد تا همه ی دنیا از روال عادی زندگی خود خارج شده و به قرنطینه برود. کرونا همچنین باعث شد مشاغل و مدارس بسته شوند. در بین این اتفاقات دولت خوب و زحمتکش ایران تصمیم گرفت اپلیکیشنی بسازد که دانش آموزان ایرانی بتوانند در فضای مجازی درس بخوانند و از درس خود عقب نمانند. اسم این اپلیکیشن شاد نام گذاری شده بود. دانش آموزان ایرانی برای اینکه درس بخوانند و کارنامه بگیرند باید در برنامه شاد درس می خواندند. درس خواندن در شاد مصادف شد با گذشتن از هفت خوان رستم. خوان اول: ورود به برنامه شاد: دانش آموزان ایرانی وقتی می خواستند به برنامه شاد وارد شوند و حساب کاربری خود را درست کنند باید مدارکی چون کد ملی، شهر، محل زندگی و... را همراه خود داشته باشند. اما هر چقدر هم مدارک را وارد می کردند نمی توانستند ثبت نام کنند. خان دوم: دیدن پیام های ارسالی از معلم: دانش آموزان برای اینکه پیام های ارسالی از معلمشان را ببینند باید مرتباً داخل و خارج می شدند تا پیام معلم خود را ببینند. خان سوم: انجام دستورات معلم: وقتی معلم به دانش آموزان وظیفه ای می داد مانند فرستادن عکس، فیلم و یا صدا برای درس دانش آموز بیچاره هر کاری می کرد فیلم که اصلاً نمی رفت، عکس که معلوم نبود برود یا نه، صدا هم ۷۰ درصد امکان داشت ارسال شود. تازه پیام متنی هم گاهی اوقات با خیلی تاخیر می رفت و امکان داشت معلم برای دانش آموز نمره منفی بگذارد. خان چهارم: پاسخ دادن به امتحانات کتبی و شفاهی: گاهی اوقات سؤالاتی که معلم به عنوان امتحان برای دانش آموزان می فرستاد خیلی دیر ارسال می شد و آموزان حدود ۵ دقیقه برای پاسخ به ۱۰ سوال زمان داشتند. خان پنجم: فرستادن جواب های امتحان و یا تکالیف برای معلم: وقتی معلم می گفت ((تکالیف را بفرستید)) فقط ۱۵ دقیقه طول می کشید تا دانش آموزان عکس ها را بفرستند، زیرا وقتی دانش آموزان از تکالیف خود عکس می گرفتند ارسال نمی شد و لازم بود دوباره عکس بگیرند و بفرستند. خان ششم: امتحان آخر سال: برای امتحان آخر سال معلم سخت ترین سؤالات کتاب را جمع آوری می کرد و علاوه بر سختی سؤالات دانش آموزان می بایستی در عرض ۲۰ دقیقه تقریباً به ۱۵ سوال پاسخ بدهند و بفرستند. خان هفتم: گرفتن کارنامه: دانش آموزان وقتی می خواهند کارنامه

بگیرند به اندازه کافی استرس دارند اما با این وضع درس خواندن خدا می داند چه نمره ای می گیرند. به هر حال دانش آموزان ایرانی بالاخره باید کارنامه بگیرند و به سطح بالا تر ارتقا پیدا کنند. با تشکر از دولت خوب و زحمتکش ایران و اینگونه بود که دانش آموزان ایرانی سال تحصیلی کرونایی خود را در کنار سخت افزار شاد به شادی بس ماندگار گذراندند.

فرهاد جاسبی

مرکز ۲

سلام پرستارهای کهریزک

ممنون که از نه من مواظبت می کنید. خیلی دوستتون دارم. می دانم که خیلی دلتون برای بچه ها تون تنگ شده، خیلی اونجا هستید. اخبار شما را نشون میدم و ما شما را می بینیم که پیش نه ما هستید. لطفا در گوشش بگویید که کرونا اومده و ما نمی تونیم بیاییم. اگر از روبه رو بگید، نمی شنود.

کارو سیرلانی

پنج ساله

اسلام شهر

سام سلامت

Subject: _____
Date: _____

آرزوی بیروانه این است که در نیم بهاری
در آسمان آبی دلنا رفا نوانده اش پرواز
کنند اما بعضی بیروانه ها آنقدر مهربان هستند
به جای اینکه به فکر خودشان باشند به کمک
بیروانه های دیگر که بال هایشان تکیه است
می روند .

پرستاران و دکترهای سخت کوش هم مثل بیروانه ها
هستند و از رویای خودشان می گذرند که به
کمک دیگران بروند .
من واقعاً از لا در درمان متشکرم .

PAPCO

دردست، نشانی دارم، از قاب سینه‌ای که برای تو می‌تپد و بر لب نجوایی شبانگاهی که راز مهربانی تو را دنبال می‌کند.

روزهاست که درون خانه کنار برگه‌های کاغذ می‌نشینم و می‌خواهم برای تو واز تو بنویسم.

من از نژاد پروینم، شاعر کوچکی که شعرهایش بی اختیار در برابر حماسه و جهاد سرریز می‌شود.

قاصدک‌های بی ادعا از تو خبر می‌آورند و ایوب‌های تاریخ تو را می‌ستایند. با لباس رزم و دستان مهر چه عاشقانه بر صحنه ایثار درخشیدی.

پرستار من ای سروسبزینه باور، ای تو پستیچی نامه‌های بی بازگشت، امروز به نام زینب که پرستار رستگاری بود من هم پرستار واژه‌های معناکننده تو هست.

من هم در خانه از پس پشت آجرها و شیشه‌ها و درهای بسته تورا می‌ستایم.

تورا کتابت می‌کنم و می‌گردم به دنبال چراغی که به شب‌های بی خوابیت تقدیم نمایم.

چراغی که در زیر سایه آن نامه مرا بخوانی و بدانی آن لحظه‌ها که تو در حال تیمار درد بیماران هستی، شاعر کوچکی هم شانه‌های دلاوری تورا در شعرهایش می‌بوسد. سپاس از تو، فراتر از الفبای نوشته‌های من است.

دلاوه‌ها زیادند اما برای تو باید قاموسی دیگر نوشت؛ ای سرو آزاده‌ی عشق، سبزینه‌ی باور صبر

زینب احمدیان

مرکز پاکدشت

این روزها چقدر زود به زود موقع خبر میشود
و گزارشگرها سراغ شما می آیند و شما گاهی با
بغض تلخی که قورت میدهید از خاطره‌های تلخ
این روزها میگویید و گاه با یادآوری بهاری که
در راه است از پرواز بادبادکها در جشن پیروزی
حرف می زنید.

مامان برایش فرقی نمیکند هربار هر کدامتان را
که میبیند برای شما برای آرزوایتان از ته دل دعا
میکند.

بابا معلم است و هرشب بعد از درسهای آنلاینی
که به دانش آموزانش میدهد ایمان شما را
یادآوری میکند او می گوید شما با باوربزرگی که
دارید به گریه های زمین پایان میدهید بیماری
تمام می شود و پروانه ها شهر را رنگ می کنند.

چقدر خوب میشودمثل شما دریا بود آبی و
بخشنده، مراقب خودتان باشید خدا دستهای
مهربان شما را در دستان خودش نگه می دارد.